



## خدا باوری و یافته‌های علوم شناختی دین:

### سازگاری یا ناسازگاری

سید مهدی بیابانکی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۶ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۵

#### چکیده

اوایل قرن بیست و یکم، شاخه جدیدی از حوزه علوم شناختی به نام «علوم شناختی دین» توجه محققان بسیاری را به خود جلب کرده است. محققان در این شاخه به دنبال بررسی مکانیزم‌های شناختی هستند که باورهای دینی را در انسان تولید یا تقویت می‌کنند. نظریه‌ها و همچنین شواهد تجربی علوم شناختی دین، پرسش‌های فلسفی و الهیاتی بسیاری را به دنبال داشته است. یکی از مهم‌ترین این پرسش‌ها این است که آیا این یافته‌ها نشان می‌دهند که باور به وجود خدا، باوری ناموجه است؟ پاسخ برخی از فلاسفه به این پرسش مثبت است. به اعتقاد آنها مکانیزم‌های شناختی مورد مطالعه در این حوزه، تهدیدی علیه خدا باوری‌اند. دلایل آن‌ها در این خصوص عمدتاً بر مستعد خطا بودن مکانیزم‌های شناختی و همچنین غیر حساس بودن این مکانیزم‌ها نسبت به صدق استوار است. هدف ما در این مقاله این است که نشان دهیم که حتی با فرض پذیرش نظریه‌ها و شواهد تجربی علوم شناختی دین، هیچ یک از این گونه دلایل نمی‌توانند ناموجه بودن باورهای دینی و به ویژه ناموجه بودن باور به خدا را نشان دهند. استدلال ما در این زمینه، بر مانع‌الجمع بودن تبیین‌های طبیعی و فراطبیعی و همچنین محدودیت اساسی مکانیزم‌های شناختی استوار است.

#### کلیدواژه‌ها

علوم شناختی دین، خدا باوری، ابزار بسیار حساس کشف عامل، طبیعی، فراطبیعی.

\* استادیار گروه معارف قرآن و اهل البیت (ع) دانشگاه اصفهان، ایران | mehdibiabanaki@gmail.com

بیابانکی، سید مهدی. (۱۳۹۸). خدا باوری و یافته‌های علوم شناختی دین: سازگاری یا ناسازگاری. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی. ۲۶ (۸۰)،

10.22091/jptr.2019.4041.2054 . ۵۰-۲۹



## ۱. مقدمه

علوم شناختی<sup>۱</sup> شاخه‌ای نوظهور و میان‌رشته‌ای است که چپستی ذهن و نحوه عملکرد آن را مورد پژوهش قرار داده و مکانیزم‌ها و ساختارهای شناختی آن را تحلیل می‌کند. در طی دو دهه گذشته، یک حوزه جدید از علوم شناختی به نام «علوم شناختی دین»<sup>۲</sup> (به اختصار CSR). توجه محققان بسیاری را به خود جلب کرده است. محققان در این شاخه می‌کوشند باورهای دینی و همچنین بسیاری از فعالیت‌های دینی انسان را به کمک ساختارهای شناختی اساسی که همه انسان‌ها واجد آن هستند، تبیین کنند.

در واقع، تا پیش از قرن ۲۱، حوزه‌ای به نام CSR وجود نداشته است. تنها تعداد انگشت‌شماری از محققان مستقل با استفاده از یافته‌های علوم‌شناختی به مطالعه دین می‌پرداختند. به نظر می‌رسد نخستین بار در سال ۲۰۰۰، جاستین بارت در مقاله‌ای با عنوان «بررسی بنیان‌های طبیعی دین»<sup>۳</sup> از اصطلاح «علوم‌شناختی دین» در یک متن رسمی بهره گرفت (Barrett, 2000). از آن پس تا کنون ده‌ها نویسنده و واحدهای متعدد دانشگاهی و مراکز و انجمن‌های علمی (از جمله انجمن بین‌المللی علوم‌شناختی دین). به تولید محتوا در این شاخه نوظهور پرداخته‌اند. یافته‌های CSR به نحو کم سابقه‌ای توجه رسانه‌های عمومی و مردم را نیز در غرب به خود جلب کرده است.

نظریه‌ها و همچنین شواهد تجربی CSR پرسش‌های فلسفی و الهیاتی بسیاری را به دنبال داشته است. یکی از مهمترین این پرسش‌ها این است که «آیا نظریه‌ها و شواهد علوم‌شناختی دین با باور به وجود خدا در تعارض است؟» به عبارت دیگر، آیا نظریه‌ها و شواهد تجربی CSR نشان می‌دهند که باور به وجود خدا، باوری غیرعقلانی یا ناموجه است؟ این پرسشی است که ما در این مقاله درصدد بررسی آن هستیم. بر این اساس، ابتدا مکانیزم‌های شناختی اصلی که در شکل‌گیری یا تقویت باور به خدا دخیل هستند را معرفی می‌کنیم. سپس استدلال‌هایی که مدعی ناموجه بودن خدا‌باوری در پرتو این مکانیزم‌های شناختی هستند را صورت‌بندی کرده و آن‌ها را تحلیل و نقد می‌کنیم.

## ۲. باور به خدا از منظر علوم شناختی دین

آنچه برای مدافعان CSR جذاب است و نقطه آغاز پژوهش‌های آن‌ها به شمار می‌آید، این واقعیت است که باورهای دینی در فرهنگ‌های مختلف بشری و در همه زمان‌ها شیوع گسترده‌ای داشته و دارند. این که باورهای دینی تا این اندازه شایع‌اند و همه تلاش‌ها برای حذف آن‌ها ناکام مانده است، مسئله‌ای است که

1. cognitive science

2. cognitive science of religion (csr)

3. Justin Barrett, exploring the natural foundation of religion

این پژوهشگران را بر آن می‌دارد تا علل طبیعی چنین باورهایی را مورد بررسی «علمی» قرار دهند. آن‌ها می‌کوشند با تکیه بر یافته‌های علوم شناختی، مکانیزم‌های شناختی‌ای که در تولید یا تقویت این باورها نقش دارند را کشف کنند. از این‌رو، پرسش اساسی آن‌ها این است که «چه مکانیزم‌های شناختی‌ای، باورهای دینی را در انسان‌ها ایجاد یا تقویت می‌کند و به شیوع و گسترش آن کمک می‌کند؟» برای بررسی پاسخ مدافعان CSR به این پرسش، لازم است تا ابتدا تعریف آن‌ها از «دین» و همچنین «خدا» روشن شود. سپس، تحلیل آن‌ها از فرآیند باور به وجود خدا و در نهایت، دیدگاه آن‌ها در خصوص باور به صفات و ویژگی‌های خدا روشن شود.

## ۱.۲. مفهوم «خدا»

بسیاری از محققان CSR به جای تعریف دین، بر روی «مفاهیم دینی» به ویژه مفهوم «عوامل فراطبیعی»<sup>۱</sup> متمرکز می‌شوند. در واقع، از نظر اغلب آن‌ها دین عبارت‌اند از باور به چنین عواملی (عوامل فراطبیعی) یا اموری که به نوعی مرتبط با چنین عواملی است، مانند باور به زندگی پس از مرگ، دعا و... (Schloss, 2009, p. 12). متناسب با چنین تعریفی از دین، مفهوم «خدا» نیز از نظر آن‌ها یک عامل فراطبیعی است که فرد بدان باور دارد و محرک اعمال و افعالی است که او انجام می‌دهد (اعمال یا افعالی که آن‌ها را «اعمال یا افعال دینی» می‌نامیم) (Barrett, 2007a, p.772).

البته، این تعریف، بسیار گسترده است و می‌تواند خدای ادیان ابراهیمی، جنّ، روح، ارواح نیاکان، شیطان و فرشتگان را در بر بگیرد.<sup>۲</sup> لازم به ذکر است که این گونه تعاریف از «دین» و «خدا» در فلسفه دین معاصر، محل چالش‌ها و نزاع‌های فراوانی بوده است. مدافعان CSR بدون این که وارد این بحث‌های چالش‌برانگیز شوند، با این تعاریف کلی از «دین» و «خدا» کار خود را آغاز می‌کنند، اما در عمل، قسمت عمده‌ای از پژوهش‌های آن‌ها بر روی باورهای ادیان ابراهیمی متمرکز شده است؛ زیرا نسبت به دیگر «ادیان» شیوع بسیار گسترده‌تری دارند.

## ۲.۲. باور به وجود خدا

از نظر مدافعان CSR، ذهن انسان نه یک لوح سفید و نانوخته است که بر اثر تعاملات با محیط شکل

1. supernatural agents

۲. البته، رهبران قدرتمند انسانی، پهلوانان و ستاره‌های هنری را شامل نمی‌شود هر چند مورد «پرستش» یا ستایش قرار گیرند یا به عنوان الگو نقش ایفا کنند یا به انسجام جوامع مدد رسانند (Barrett, 2007a, p.772).

بگیرد و نه یک ماشین پردازش منفعل است که تنها پذیرای اطلاعات ورودی از محیط باشد، بلکه برعکس، ساختارهای ذهنی و مفهومی انسان از یک سو، «ذاتی» انسان هستند، به‌گونه‌ای که با آن «خلق» شده‌اند یا این‌که در یک فرآیند تکاملی به آن مجّه ز شده‌اند و از سوی دیگر، نقشی فعال در شکل‌گیری باورها و دیگر فعالیت‌های فکری انسان (مانند تصمیم‌گیری، ادراک، مشاهده، یادآوری و...) دارند. مدافعان CSR، از این ساختارهای ذهنی و شناختی به «ابزارهای ذهنی»<sup>۱</sup> تعبیر می‌کنند که از نگاه آن‌ها، به نحو طبیعی و تکاملی توسعه یافته‌اند (Barrett, 2007a, p. 769). آن‌ها دین را نیز به‌عنوان امری مورد پژوهش قرار می‌دهند که در بستر این ابزارهای ذهنی، همراه دیگر توانایی‌های شناختی ما توسعه یافته است و از همین‌رو، می‌کوشند جنبه‌های مختلف دین را به‌عنوان تمایلات شناختی، تبیین و تحلیل کنند (Schloss, 2009, p. 17).

پیشنهاد‌های مختلفی برای تبیین جنبه‌های مختلف دین (باور به خدا، زندگی پس از مرگ، دعا، مناسک مذهبی و...) به‌عنوان تمایلات شناختی وجود دارد. اما در خصوص باور به خدا، رویکردی که بیشترین توجه را در درون و بیرون این شاخه به خود جلب کرده است، پیشنهادی است که توسط پیشگامان CSR یعنی بارت (Barrett, 2004)، آتران<sup>۲</sup> (Atran, 2002)، بلوم<sup>۳</sup> (Bloom, 2005) و بویر<sup>۴</sup> (Boyer, 2001) ارائه شده است. آن‌ها معتقدند باور به عوامل فراطبیعی، ناشی از یک ابزار ذهنی است که آن را «ابزار بسیار حساس کشف عامل»<sup>۵</sup> (به اختصار HADD) می‌نامند<sup>۶</sup> که ایده آن‌ها را در خصوص ابزار ذهنی (HADD) و نحوه عملکرد آن را به کمک مثال زیر، توضیح می‌دهیم.

فرض کنید در بوته‌زاری مشغول قدم زدن هستید. ناگهان صدای خش خش از میان بوته‌زار می‌شنوید. در اینجا دو احتمال کلی وجود دارد: ۱) صدای خش خش را ناشی از یک عامل قصدمند<sup>۷</sup> مثل مار یا ببر بدانید؛ ۲) صدای خش خش را ناشی از یک عامل غیر قصدمند مثل باد بدانید.

1. mental tools

2. Scott Atran

3. Paul Bloom

4. Pascal Boyer

5. hypersensitive agency detection device (HADD)

۶. این اصطلاح (HADD) را نخستین بار بارت (Barrett, 2000) به کار برد، اما ایده آن به وسیله استوارت گاتری، قبلاً ارائه شده بود (Guthrie, 1993). گاتری به دنبال یک نظریه انسان‌شناختی بود که توضیح دهد چرا باور به خدا در میان مردمان فرهنگ‌های

مختلف این قدر شایع است. تلاش او برای پاسخ به این سؤال، او را به مکانیزمی مشابه آنچه بارت HADD نامیده، رساند.

۷. مقصود از «عامل» (agent) در متون CSR عامل‌هایی شبیه انسان است که ویژگی «قصدیت» (intentionality) دارند که شامل انسان‌ها، حیوانات و هوایات فراطبیعی مثل خدا، جن، شیطان، فرشتگان و غیره می‌گردد. در این مقاله، تعبیر «عوامل قصدمند» را برای آن‌ها به کار می‌گیریم.

مدافعان CSR معتقدند یک سوگیری ادراکی<sup>۱</sup> در همه انسان‌ها وجود دارد که اغلب گزینه (۱) را انتخاب می‌کنند. در واقع، انسان‌ها ترجیح می‌دهند فرض کنند صدای خش‌خش ناشی از یک عامل قصدمند است تا این‌که فرض کنند ناشی از باد است (هر چند در واقع، صدای ناشی از باد باشد و باور آن‌ها باور کاذبی باشد)، اما چرا انسان‌ها چنین سوگیری ادراکی‌ای دارند؟ مدافعان CSR بر این باورند که این گونه سوگیری‌های ادراکی، ریشه در فرآیند تکاملی ذهن و دستگاه شناختی انسان دارد. آن‌ها، هزینه خطا در این گونه موارد را می‌سنجند تا نشان دهند فرآیند تکامل (که هدفش حفظ بقا است)، چگونه این سوگیری را در ذهن انسان موجب گشته است:

**هزینه خطا در خصوص گزینه (۱):** اگر انسان فرض کند که صدای ناشی از یک عامل قصدمند است و در این فرض خطا کرده باشد، تنها هزینه‌ای که پرداخت کرده عبارت است از فرار کردن و دویدن بیهوده.

**هزینه خطا در خصوص گزینه (۲):** اگر انسان فرض کند که صدای ناشی از یک عامل قصدمند نیست و تنها ناشی از باد است و در این فرض خود خطا کرده باشد (واقعاً مار یا ببر باشد). هزینه آن، بقا و زندگی اوست؛ زیرا ممکن است طعمه مار یا ببر شود.

بر این اساس، مدافعان CSR معتقدند دستگاه شناختی انسان‌ها به طور تکاملی این سوگیری را پیدا کرده است که برای حفظ بقای انسان، گاه چنین باورهایی را (هر چند کاذب). تولید کند. این ابزار ذهنی که مسئول کشف عامل‌های قصدمند است، در اصطلاح «ابزار بسیار حساس کشف عامل» (HADD). نامیده می‌شود. این ابزار کشف عامل که انسان در یک فرآیند تکاملی بدان مجهز شده است،<sup>۲</sup> در واقع، به انسان اجازه می‌دهد که گاه با تولید «باورهای کاذب» بقا و حیات خود را تضمین کند؛ زیرا در غیر این صورت، بقای انسان مورد تهدید قرار می‌گرفت.

حساس بودن HADD نیز به این معناست که این ابزار ذهنی، حتی با وجود شواهد مبهم و یا ناقص نیز، به کشف یا شناسایی عامل مبادرت می‌ورزد. برای مثال، شب هنگام وقتی صدای افتادن گلدانی را از حیاط می‌شنویم به طور خودکار و ابتدائاً آن را به یک عامل قصدمند (مثل گربه یا دزد). نسبت می‌دهیم تا باد. این در حالی است که شواهد ما برای نسبت دادن صدا به گربه یا دزد، ناقص است، اما از آن‌جا که HADD نسبت به وقایعی که پیرامون ما رخ می‌دهد، بسیار حساس است، حتی با وجود شواهد ناقص یا مبهم نیز عمل می‌کند.

شواهد تجربی بسیاری برای نشان دادن اصل وجود و نحوه کارکرد چنین مکانیزمی در دستگاه

1. perceptual bias

۲. آزمایش‌های CSR روی کودکان نشان می‌دهد که HADD در پنج ماه اول زندگی فعال می‌شود (Rochat, Morgan & Carpenter, 1997).

شناختی انسان انجام گرفته است.

یکی از این شواهد، آزمایشی است که توسط هیدر<sup>۱</sup> و زیمل<sup>۲</sup> انجام گرفته است (Goldman, 2015, p. 193). هیدر و زیمل فیلم کوتاهی ساختند که در آن، اشکال هندسی (دایره‌ها، مربع‌ها و مثلث‌ها) به شیوه‌ای طراحی شده و منظم در حال حرکت به این سو و آن سو نمایش داده می‌شوند. افرادی که این فیلم کوتاه را مشاهده می‌کردند، این اشکال را با عباراتی همچون «تعقیب و گریز»، «قربانی»، «قهرمان» و... توصیف می‌کردند، عباراتی که معمولاً برای عامل‌های قصدمند (حیوان یا انسان) به کار گرفته می‌شوند. کودکان نیز فیلم را همین گونه توصیف می‌کردند. بعدها نشان داده شد که همین نتایج را می‌توان با استفاده از مجموعه‌ای از نقاط و اشکال غیر هندسی نیز به دست آورد.

بنابراین، مدافعان CSR معتقدند که بر اساس HADD، در انسان‌ها یک گرایش قوی وجود دارد مبنی بر این که وقایعی که پیرامونشان رخ می‌دهد را (حتی با وجود شواهد مبهم و ناقص)، به عنوان اموری لحاظ کنند که به وسیله یک عامل ایجاد شده است (Barrett, 2004, p. 31). بر این اساس، HADD ما را مستعد می‌کند که حضور عواملی را در محیط اطرافمان در نظر بگیریم، حتی اگر آن عوامل را مشاهده نکنیم. از نظر آن‌ها، همین مکانیزم شناختی (HADD) است که نقش اساسی در باور ما انسان‌ها به هویات فراطبیعی (به ویژه خدا) دارد.

البته، وقایعی که HADD را به سوی فرض «هویات فراطبیعی» سوق می‌دهد، از جنس وقایع عادی (همچون افتادن گلدان در شب و...) نیست، بلکه، از نظر مدافعان CSR، رخ دادن وقایع غیر عادی (همچون یک بیماری لاعلاج، زلزله خسارت‌بار و...) است که HADD را به سوی فرض هویات فراطبیعی سوق داده و زمینه را برای باور به «خدا» فراهم می‌کند.

برای مثال، فرض کنید کسی دچار یک بیماری خطرناک همچون سرطان یا یک حادثه دهشتناک مثل زلزله‌ای شدید گشته است. بر اساس HADD در او این تمایل طبیعی خودکار وجود دارد که این وقایع را به یک عامل قصدمند نسبت دهد. به علاوه، در این گونه وقایع غیر عادی، از آنجا که مکانیزم‌های استدلال‌های عرفی ما برای یافتن دلیلی زیستی یا فیزیکی برای آن وقایع اغلب شکست می‌خورند، تمایل شناختی ما به فرض عوامل فرانسسانی و نامشهود تقویت می‌شود. در این موارد، «خدا» به دلیل توانمندی‌های خارق‌العاده‌اش، گزینه بسیار مناسبی است که می‌تواند شکاف تبیینی برای توضیح این گونه وقایع غیر عادی را به خوبی پُر کند. از این رو، انسان‌ها اغلب به صورت ناخودآگاه این شکاف‌ها را با توسل به عوامل فراطبیعی (به ویژه «خدا») پر می‌کنند.

از نظر مدافعان CSR، اگر چنین کاری بارها انجام شود، چنین طرح استدلالی به معقولیت جمعی

1. Fritz Heider  
2. Marianne Simmel

رسیده و باور به خدا و انتقال این باور را تقویت می‌کند<sup>۱</sup> (Barrett, 2007a, p. 773). از آن‌جا که هنوز بیش از دو دهه از شکل‌گیری شاخه‌ای جدید تحت عنوان CSR نگذشته است، تحقیقات برای تدقیق HADD، یافتن شواهد تجربی و آزمایشگاهی بیشتر برای آن و همچنین کشف ابزارهای ذهنی جدیدتری که نقش محوری در «باور به خدا» دارند، همچنان در جریان است. هدف محققان CSR از این تلاش‌ها این است که با ارائه شواهد شناختی نشان دهند که دین به‌نوعی ریشه در طبیعت بشر دارد.

### ۳.۲. باور به صفات خدا

تحقیقات در حوزه علوم شناختی دین به یافتن ابزارهای ذهنی دخیل در باورهای دینی محدود نمی‌شود. یکی از تلاش‌های جدی در این حوزه، کار بر روی مکانیزم‌های شناختی‌ای است که کودکان در اخذ باورهای دینی دارند. پژوهش‌های تجربی گسترده‌ای توسط محققان CSR انجام گرفته که نشان می‌دهد کودکان با تمایل قوی برای باور به موجودی همه‌دان (عالم مطلق)، همه‌توان (قادر مطلق)، نادیدنی و غیر مادی به دنیا می‌آیند و سپس با رشد کردن در فرهنگ‌های مختلف، نقاط خالی باورشان را با قطعاتی از فرهنگ مربوطه پر می‌کنند (Bloom, 2005).

بر این اساس، تبیین‌های CSR در خصوص باور انسان‌ها به ویژگی‌ها و صفات خدا (علم، قدرت، جاودانگی و نامرئی بودن)<sup>۲</sup> عمدتاً از طریق تحلیل مکانیزم‌های شناختی کودکان در این خصوص صورت می‌گیرد. ایده اصلی در این‌جا این است که کودکان از همان ابتدای کودکی، ویژگی‌هایی همچون علم مطلق، قدرت مطلق (به‌ویژه در خلق اشیاء طبیعی). و جاودانگی را از طریق عملکرد ابزارهای ذهنی به همه عوامل قصدمند (حیوان، انسان، عوامل فراطبیعی) نسبت می‌دهند. سپس در طی مراحل رشد کودک، ابزارهای ذهنی مربوطه، این توانایی‌ها را برای انسان‌ها و دیگر عوامل طبیعی محدود می‌کند، بدون این‌که وجود آن‌ها را در عوامل فراطبیعی (به‌ویژه خدا). محدود کند (Barrett, 2009, p. 90). در ادامه، به چند نمونه از این پژوهش‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. یکی دیگر از ابزارهای ذهنی که مدافعان CSR از آن بهره می‌گیرند، ابزار ذهنی «استدلال علی-معلولی» (Causal Reasoning) (به اختصار CS) است. بر این اساس، ذهن انسان به گونه‌ای تکامل یافته است که برای یک موضوع (مثلاً واقعه‌ای که برایش رخ داده است)، هر چقدر هم که اتفاقی باشد، داستانی کامل با مرور حوادث گذشته، شامل مقدمه و مؤخره‌ای کامل سر هم می‌کند (Barrett, 2004, p. 52) از همین رو، در مثال پیش‌گفته، ابزار ذهنی CR نیز انسان را به این سو سوق می‌دهد که توضیحی کامل برای این وقایع غیر عادی فراهم آورد، نه این‌که آن را تبیین نشده رها کند.
۲. تحقیقات در خصوص صفات خداوند، تا کنون عمدتاً محدود به همین چهار صفت انجام گرفته است.

بارت و همکارانش با انجام چندین آزمایش نشان می‌دهند مفهوم «خدای» بی‌نقص و خطا که به همه چیز عالم است و بر هر کاری تواناست، مفهومی است که کودکان به سرعت آن را می‌پذیرند و بدان باور دارند. در یک نمونه از این تحقیقات (Barrett, 2009, pp. 90-91)، او و همکارانش به کودکان جعبه‌ای می‌دهند که بر روی آن تصویر بیسکویت نقاشی شده است. از کودکان سؤال می‌کنند که فکر می‌کنید چه چیزی داخل جعبه است؟ کودکان پاسخ دادند: بیسکویت. بارت و همکارانش درب جعبه را باز کردند و نشان دادند که داخل جعبه به جای بیسکویت، سنگ است. آن‌ها از کودکان پرسیدند: فکر می‌کنید آیا مادرتان می‌داند که واقعا چه چیزی داخل جعبه است؟ خدا چطور، آیا می‌داند واقعا داخل جعبه چیست؟ نتیجه این بود که کودکان ۳ و ۴ ساله باور داشتند که مادرشان هرگز خطا نمی‌کند و از این‌رو، پاسخ می‌دادند که مادرشان می‌داند که جعبه پر از سنگ است. اما کودکان ۵ و ۶ ساله می‌دانستند که مادرشان هم ممکن است خطا کند و از این‌رو، معتقد بودند مادرشان هم فکر می‌کند که داخل جعبه، بیسکویت است. اما کودکان، صرف‌نظر از سَنَشان، پاسخ می‌دادند که خدا می‌داند که جعبه پر از سنگ است.

بر این اساس، کودکان در سن ۵ سالگی به طور کلی می‌دانند که باورها، قابل خطا هستند. از این‌رو، در این آزمایش، اگر کودک بداند که داخل جعبه سنگ است، احتمال می‌دهد که مادرش به خطا، باور داشته باشد که داخل جعبه، بیسکویت است. اما او این خطاپذیری را به خدا تعمیم نمی‌دهد و معتقد است که خدا همچنان می‌داند که داخل جعبه، سنگ است.

نکته قابل توجه این است که این نوع داوری کودکان، به تعلیمات آن‌ها بستگی ندارد. یعنی چنین نیست که آن‌ها به واسطه تعلیمات دینی که توسط والدین یا معلمانشان به آن‌ها داده شده، به چنین باوری رسیده باشند. این آزمایش بر روی کودکان فرهنگ‌های مختلف (با باورهای دینی و سکولار) نتایج مشابهی در پی داشته است (Barrett, 2007, pp. 774-775).

این گونه تحقیقات نشان می‌دهند که کودکان با این تمایل شناختی پا به دنیا می‌گذارند که عوامل قصدمند را همه‌دان و همه‌توان ببینند. آن‌ها تا ۵ سالگی با تعلیم و تجربه در می‌یابند که مردم و حیوانات در علم و قدرتشان دارای محدودیت ذاتی هستند، در حالی که خدا را همچنان عالم و قادر مطلق می‌دانند. این‌که این باورشان درباره «خدا» پابرجا بماند یا تغییر کند، وابسته به تعلیمات و تربیتی است که در آن فرهنگی که در آن زیست می‌کنند کسب می‌کنند. بنا براین، کودکان، خدای عالم مطلق (و همین‌طور قادر مطلق و جاودانه) را، به دلیل پیش‌فرض ابزارهای ذهنی آن‌ها مبنی بر این‌که «همه عامل‌ها عالم مطلق‌اند»، نسبتاً آسان درک می‌کنند. کودکان بلیه یاد بگیرند که این پیش‌فرض، درباره انسان‌ها و حیوانات صادق نیست؛ در حالی که چنین محدودیت و مرزی نیاز نیست برای خدا ساخته شود.



### ۳. آیا یافته‌های CSR تهدیدی علیه خداباوری اند؟

پس از ارائه نظریه‌های CSR در خصوص مکانیزم‌های شناختی دخیل در ایجاد یا تقویت باورهای دینی، برخی از فلاسفه کوشیدند تا این نظریه‌ها را به عنوان استدلال‌هایی علیه خداباوری تلقی کنند. ما این گونه استدلال‌ها علیه خداباوری (با استفاده از مکانیزم‌های شناختی) را در دو گروه دسته‌بندی کرده و هر یک را به طور مجزا بررسی می‌کنیم. گروه نخست، استدلال‌هایی هستند که در صدد تخریب خداباوری و نشان دادن ناموجه بودن یا نامعقول بودن آن هستند. دسته دوم، استدلال‌هایی اند که تنها در صدد تضعیف خداباوری هستند، نه ناموجه نشان دادن آن.

#### ۱.۳. استدلال‌های تخریب‌کننده خداباوری

شکل‌های مختلفی از این استدلال، در قالب استدلال‌های اصطلاحاً «تخریبی»<sup>۱</sup> علیه خداباوری ارائه شده است.<sup>۲</sup> یک شکل رایج از این گونه استدلال‌ها، بر مستعد خطا بودن HADD استوار است. شکل استدلال این گونه است:

(a) ابزار ذهنی HADD که در فرآیند تکامل شکل گرفته است، نقش اساسی در شکل‌گیری باور به خدا دارد.

(b) این ابزار ذهنی، مستعد خطاهای اساسی است.

باور به خدا ناموجه است.

مقدمه (a) را در بخش قبل توضیح دادیم. این مقدمه می‌گوید شواهد و دلایل CSR نشان می‌دهند که مکانیزم‌های شناختی ذهن‌های تکامل یافته ما (به ویژه ابزار ذهنی HADD)، نقش اساسی در شکل‌گیری خداباوری در اذهان ما دارند، اما در خصوص مقدمه (b): همان‌طور که در بخش قبل توضیح دادیم، ابزار ذهنی HADD که مسئول کشف عامل است، گاه با تولید «باورهای کاذب»، زمینه بقا و ادامه حیات انسان را فراهم می‌آورد. برای مثال، آن‌جا که ببری در علفزار نیست، باور به وجود ببر را

#### 1. debunking arguments

۲. استدلال‌های تخریبی که در متون فلسفی معاصر رایج شده است، در واقع، شکلی از «استدلال» است که می‌کوشد با ارائه یک تبیین طبیعی (عمدتاً تکاملی) از نحوه شکل‌گیری یک باور، موجه بودن آن را زیر سؤال ببرد؛ برای مثال، استدلال تخریبی در خصوص باورهای اخلاقی، می‌کوشد شکل‌گیری باورهای اخلاقی را بر اساس نقشی که آن‌ها در افزایش بقا و تولید مثل اجساد ما داشته‌اند، توضیح دهد و از این طریق موجه بودن رنالیسم اخلاقی را زیر سؤال ببرد (Lim, 2016, p. 950).

در ما ایجاد می‌کند؛ زیرا هزینه‌ی خطا در این گونه موارد بسیار کمتر از زمانی است که واقعاً ببری در علفزار باشد و ما به خطا آن را به باد نسبت دهیم. حال، همین ابزار ذهنی، نقش اساسی در شکل‌گیری باور به وجود خدا در ما دارد و ممکن است همانند مثال بالا، باور کاذبی مبنی بر وجود خدا در ما ایجاد کرده باشد تا از این طریق بقا و ادامه حیات انسان را تضمین کند.<sup>۱</sup> در نتیجه، باور به خدا، اساس مطمئن و مستحکمی نخواهد داشت و موجه بودن آن زیر سؤال می‌رود.

مقدمه (b) در استدلال پیش‌گفته، گاه این گونه نیز بیان می‌شود که:

(d) ابزار ذهنی HADD با هدف بقا و ادامه حیات انسان شکل گرفته است و «دغدغه‌ای» نسبت به صدق خروجی‌های خود ندارد.

بر اساس (d)، HADD به وسیله تکامل «طراحی» نشده است تا باورهای صادق ایجاد کند و واقعیت را نشان دهد، بلکه «طراحی» شده است تا بقا و ادامه حیات انسان را تسهیل کند، هرچند به بهای تولید باورهای کاذب باشد. بر این اساس، HADD نسبت به وجود یا عدم وجود خدا دغدغه‌ای ندارد، بلکه «هدف» آن افزایش بقاست، نه گزارش واقعیت آن گونه که هست. نتیجه آن که HADD که در فرآیند تکامل شکل گرفته است، مکانیزمی ناظر به بقا است، نه حساس به صدق باورهای دینی و از این رو، خروجی‌های آن، خروجی‌های موجهی نخواهند بود.

به نظر می‌رسد این شکل از استدلال، با دو ضعف و چالش اساسی روبه‌روست:

۱. مقدمه (a) بر این فرض مبتنی است که HADD و دیگر ابزارهای ذهنی قادرند تا علل طبیعی شکل‌گیری باورهای دینی، از جمله باور به وجود خدا در ما را تبیین کنند. اما در این فرض، تردید اساسی وجود دارد. به نظر می‌رسد آن چه HADD و دیگر مکانیزم‌های شناختی ارائه می‌دهند، تنها این است که انسان‌ها را مستعد باور به اموری فراطبیعی می‌کنند. به عبارت دیگر، آن‌ها این واقعیت را تبیین می‌کنند که چرا انسان‌ها استعداد ویژه‌ای برای شکل دادن باورهای دینی کلی دارند. این مکانیزم‌ها قادر نیستند تبیین کنند که چرا یک انسان، باور دینی خاصی دارد؛ برای مثال، آن‌ها می‌توانند تبیین کنند که چرا یک مسلمان، یهودی یا هندو گرایش خاصی به امر متعالی و نامشهود دارد، اما نمی‌توانند تبیین کنند که چرا به «الله»، «یهوه» و یا «برهمن» باور دارد. این محدودیت تبیینی، در تعریف آن‌ها از مفهوم «خدا» نیز به خوبی قابل مشاهده است. در بخش ۱.۲ دیدیم که مفهوم «خدا» از نظر مدافعان CSR تنها یک ویژگی اساسی دارد و آن این که یک عامل فراطبیعی (یا دقیق‌تر، فراانسانی) است. روشن است که با این

۱. برای مثال، از طریق باور به خدا، همبستگی اجتماعی ما بالا رفته و بقا و ادامه حیات ما (در مواجهه با مشکلات و تهدیدات). آسان‌تر شود.

تصویر و تلقی از خدا، نظریات و شواهد CSR در نهایت، تمایل اذهان ما در خصوص باور به یک عامل فراطبیعی را تبیین کنند، نه باور آن‌ها به خدای خاص ادیان و به‌ویژه ادیان ابراهیمی که از خدای شخصی با ویژگی‌ها و صفات بسیار سخن می‌گویند. محققان CSR خود بر این محدودیت مکانیزم‌های شناختی تأکید دارند و برای مثال، بارت معتقد است که عملکرد HADD و دیگر مکانیزم‌های شناختی دخیل در ایجاد باور به خدا، ممکن است صرفاً، انسان‌ها را از ابعاد وسیع الهی واقعات آگاه سازند، یعنی روی هم‌رفته باور به یک واقعیت متعالی را تأمین کند. از این‌رو، این مکانیزم‌ها ممکن است در تأمین یک باور دینی خاص (برای مثال، باور به الله) نامعتبر باشند (Clark & Barrett, 2011, p. 667). مایکل موری<sup>۱</sup> نیز بر این نکته تأکید دارد:

هنگامی که شرایط محیطی، ابزارهای ذهنی مختلفی را که درگیر در شناخت دینی هستند، تحریک می‌کند ... خروجی این ابزارها هنوز کاملاً کلی و غیر خاص است. HADD به ما می‌گوید «یک عاملی» وجود دارد؛ همین! (Murray, 2009, p. 172).

با توجه به این نکته، به نظر می‌رسد HADD و دیگر مکانیزم‌های شناختی نمی‌توانند یک دیدگاه به نحو علی کافی برای شکل‌گیری محتوای خاص باورهای دینی در یک انسان خدا‌باور فراهم کنند. در واقع، آن‌ها محدودیت خاصی در تولید باورهای دینی دارند و به‌خودی‌خود برای تبیین باورهای دینی با محتوای خاص (الله، پهوه و ...) کافی نیستند. از این‌رو، آن‌ها نمی‌توانند به‌کار گرفته شوند تا موجب بودن باورهای دینی خاصی که افراد موحد دارند را تخریب کنند.<sup>۲</sup>

۲. افزون بر این، محققان CSR همواره بر یک نکته تأکید دارند و آن این‌که تلاش آن‌ها برای یافتن علل طبیعی باورهای دینی، یک موضع «انحصاری» در خصوص منشأشناسی این گونه باورها نیست. به عبارت دیگر، چنین نیست که باورهای دینی تنها بر اساس علل طبیعی (از جمله مکانیزم‌های شناختی) شکل گرفته باشند و هیچ عامل یا علت دیگری در شکل‌گیری آن‌ها دخالت نداشته باشد. از این‌رو، بارت، از پایه‌گذاران CSR تأکید دارد:

... CSR مکملی برای فعالیت‌های دیگر محققان در حوزه دین است که از منظرهای مختلف به تحقیق در خصوص دین می‌پردازند. از این‌رو، این شاخه یک موضع

#### 1. Michael Murray

۲. در خصوص این‌که چه چیزی محتوای خاص باورهای دینی ما انسان‌ها را تعیین می‌کند، دیدگاه‌های متنوعی در بین محققان CSR وجود دارد. مثلاً بارت معتقد است وحی و تجربه دینی اصیل می‌تواند این گرایش کلی به باورهای دینی را تبدیل به باورهای خاص دینی کند (Clark & Barret, 2011, p. 668). دیگر محققان، فاکتورهای دیگری همچون سنت‌های فرهنگی، تربیت و جوامع دینی را مطرح می‌کنند.

«غیر انحصاری» در خصوص تبیین دین دارد. CSR ادعا نمی‌کند که هر چیزی را درباره «دین» تبیین می‌کند، بلکه CSR به دنبال یافته‌های اساسی علوم شناختی در خصوص تفکر و عملی است که دینی تلقی می‌شود و از تلاش مورخان، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، فلاسفه، الهی‌دانان و دیگر محققان دینی برای تبیین چگونگی‌ها و چرایی‌های مربوط به پدیده‌های دینی استقبال می‌کند (Barrett, 2007a, p. 769).

این ویژگی به CSR اجازه می‌دهد در تقابل با رویکردی که به دنبال علل فراطبیعی برای باورهای دینی است قرار نگیرد، بلکه به عنوان مکملی برای آن عمل کند. به عبارت دیگر، هم می‌توان به تبیین‌های طبیعی از منشأ باورهای دینی (آن چنان که CSR ارائه می‌دهد) پرداخت و هم در سطحی دیگر از تبیین‌های فراطبیعی بهره گرفت. پیشنهادی که بارت برای جمع این دو نوع تبیین ارائه می‌کند این است که از نظر او، هر چند خود خداوند ممکن است علت قریب باور به خدا نباشد، اما علت نهایی آن باور است؛ بدین شکل که خداوند جهان و همچنین قوانین طبیعی حاکم بر آن را خلق کرده است. فرآیندهای تکاملی و همچنین مکانیزم‌های شناختی حاصل از آن، از جمله این قوانین طبیعی‌اند. خداوند این فرآیندها را هدایت و جهت‌دهی می‌کند؛ به گونه‌ای که مکانیزمی شناختی همچون HADD به شکل طبیعی در انسان‌ها شکل بگیرد تا بتواند باورهای صادق درباره خدا ایجاد کند. پس خداوند علت نهایی باور ما به خداست (Clark & Barrett, 2011, p. 660).

در واقع، بارت معتقد است هر چند مکانیزم HADD به خودی خود مکانیزمی غیر حساس نسبت به وجود یا عدم وجود خداست و نمی‌توان مطمئن بود که قطعاً باور صادق در این خصوص تولید می‌کند، اما از آنجا که خداوند خالق این مکانیزم و دیگر مکانیزم‌ها و قوانین طبیعی جهان است، خروجی آن، باورهایی صادق درباره وجود خداوند خواهد بود. مایکل موری نیز دیدگاهی مشابه بارت دارد و می‌گوید:

شاید خدا محیط ما و دوره‌های تاریخ تکاملی را به گونه‌ای ایجاد کرده که ما ابزارهای شناختی داشته باشیم که باور به یک واقعیت فراطبیعی را در ما شکل بدهد. اگر این همان شیوه‌ای باشد که اشیاء کار می‌کنند، در آن صورت باورهای من با «هدف باور» پیوند دارند (هر چند به طور غیر مستقیم)، ارتباطی که موجب ودن آن باورها را تخریب نمی‌کند (Murray, 2008, p. 396).

این استدلال به خودی خود پاسخ قانع‌کننده‌ای به استدلال تخریبی علیه خدا باوری است، اما برخی فلاسفه معتقدند این شکل از استدلال در تضاد با تلقی رایج خدا باوران قرار دارد. از نظر آن‌ها، بسیاری از خدا باوران معتقدند که خداوند، علت مستقیم باورهای دینی آنان است، نه مکانیزم‌های طبیعی و ابزارهای ذهنی (Lim, 2016, p. 953). بر این اساس، یک موحد معتقد است که خدا به نحو علی با

جهان تعامل دارند و دست‌کم در شرایط خاص (برای مثال، هنگام مناجات یا وحی)، می‌توانند علت مستقیم شکل‌گیری باورهای دینی خاص یک انسان باشند (Lim, 2016, p. 954).

به نظر می‌رسد این ایراد ناشی از تلقی ناقص در خصوص نحوه رابطه خداوند با جهان باشد. این که خداوند علت نهایی باور ما به اوست، بدان معنا نیست که نقش خداوند به سرسلسله علل شکل‌گیری باورها در ما محدود شود. بر اساس نگرش توحیدی به عالم، حتی عملکرد مکانیزم‌های طبیعی در عالم نیز فعل الهی به حساب می‌آیند و به تعبیر قرآنی، «به اذن او» رخ می‌دهند. از این‌رو، استفاده از تعبیر علت قریب و علت نهایی نه به معنای محدود کردن خداوند در سرسلسله علل شکل‌گیری باور است و نه به معنای حذف مکانیزم‌های طبیعی دخیل در شکل‌گیری باور. از این‌رو، می‌توان پیشنهاد بارت، موری و برخی دیگر از محققان CSR را در این خصوص پذیرفت، اما پیشنهاد نگارنده این است که در این خصوص، به جای استفاده از دوگانه علت قریب / علت نهایی، از تعبیر «سطوح تبیین» استفاده کنیم.

در واقع، ارائه تبیین‌های فراطبیعی برای شکل‌گیری باورهای دینی در عرض تبیین‌های طبیعی برای این باورها نیست. این‌ها دو سطح از تبیین هستند که در طول یکدیگراند و نه تنها تعارضی با یکدیگر ندارند، بلکه برای ارائه یک توصیف کامل به هر دو آن‌ها نیاز است. در این نگاه، مکانیزم‌های شناختی، نحوه فعلیت یافتن اراده الهی در عالم را نشان می‌دهند؛ این که او جهان درون و بیرون ما را به گونه‌ای طراحی کرده که همگی آینه‌ای برای نشان دادن او باشند.

در هر صورت، بر اساس دلایلی که پیش‌تر توضیح دادیم، تبیین‌های CSR (از آن جهت که HADD مستعد خطاهای اساسی است)، تهدیدی علیه موجه بودن خداباوری نیست.

### ۲.۳. استدلال‌های تضعیف‌کننده خداباوری

با توجه به ضعف‌ها و چالش‌های استدلال تخریبی، برخی از فلاسفه کوشیده‌اند تا نظریه‌ها و شواهد CSR را در جهت تضعیف (و نه ناموجه بودن). خداباوری صورت‌بندی کنند<sup>۱</sup> این دسته از استدلال‌ها را می‌توان این گونه صورت‌بندی کرد:

- (a) CSR نشان می‌دهد که مکانیزم‌های شناختی اذهان تکامل یافته ما (به ویژه ابزار ذهنی HADD)، بیشترین تمایل و انگیزه را در ما برای باور به خدا فراهم می‌کنند.
- (b) این مکانیزم‌ها مستعد خطا هستند و از این‌رو، برای نیل به حقیقت نمی‌توان بدان‌ها اعتماد کرد.

1. see Goldman, 2015, pp. 191-95

(c) از آن جا که نمی‌توانیم به این ابزارهای ذهنی - برای نیل به حقیقت - اعتماد کنیم، نمی‌توانیم به انگیزه‌ها و تمایلاتمان برای باور به خدا نیز اعتماد کنیم.

(d) در نتیجه، CSR باور به خدا را تضعیف می‌کند.

مدافعین این استدلال مدعی نیستند که ابزارهای ذهنی، نقش انحصاری در شکل‌گیری باور به خدا دارند، بلکه از نظر آن‌ها این ابزارها، بیشترین تمایل و انگیزه را در ما برای باور به خدا فراهم می‌کنند، اما از آن جا که این ابزارها، مستعد خطا و از این رو، غیر قابل اعتمادند، انگیزه و تمایل ما برای باور به خدا نیز قابل اعتماد نیست.

در خصوص این استدلال، افزون بر نکات پیش گفته، دو نکته اساسی وجود دارد که مدافعین استدلال بدان توجه نکرده‌اند:

۱. حتی اگر فرض کنیم که باور به خدا ناشی از HADD یا مکانیزم‌های شناختی مشابه باشد، این به خودی خود نشان نمی‌دهد که چنین باوری لزوماً در بین باورهای کاذبی است که HADD تولید می‌کند. توضیح آن که مکانیزم HADD هم باورهای صادق تولید می‌کند و هم باورهای کاذب. در مثال علفزار، انسان گاهی بر اساس HADD فرض می‌کند ماری در علفزار هست و در واقع، هم همین طور است و گاهی نیز به خطا فرض می‌کند که ماری در علفزار هست در حالی که در واقع، چنین نیست. حال، چه دلیلی وجود دارد که باور به خدا، در بین دسته اول خروجی‌های HADD (باورهای صادق) نیست و حتماً در دسته دوم (باورهای کاذب) قرار دارد؟

ممکن است در پاسخ به این نقد گفته شود: از آنجا که HADD هر دو نوع باور (صادق و کاذب) را تولید می‌کند، از این رو، قابل اعتماد نیست؛ زیرا ممکن است باور ایجاد شده توسط آن، در بین باورهای کاذب باشد. پس از آنجا که HADD قابل اعتماد نیست، باور به خدا هم که خروجی این مکانیزم است، قابل اعتماد نخواهد بود.

این پاسخ نیز با یک ایشکال اساسی مواجه است و آن این‌که از نگاه مدافعان CSR، ابزار ذهنی HADD مسئول برخی دیگر از باورهای ما نیز هست. در واقع، وظیفه HADD تنها تولید باورهای دینی نیست، بلکه به عنوان نمونه، این باور که «انسان‌های دیگر نیز همچون ما دارای ذهن هستند»<sup>۱</sup> نیز محصول همین ابزار ذهنی است (Barrett, 2007b, p. 69). حال اگر قرار باشد این ابزار ذهنی به دلیل قابل اعتماد نبودن، هیچ باور قابل اعتمادی تولید نکند، این مسئله شامل باور فوق نیز خواهد شد؛ در

۱. یا به عبارت دیگر، آن‌ها نیز همچون ما، عامل‌های قصدمند هستند با باورها و خواسته‌هایی، و نه صرفاً دستگاه‌ها یا ماشین‌هایی در داخل پوسته‌های انسانی

حالی که خود این فلاسفه، قابل اعتماد نبودن چنین باورهایی را به هیچ روی نمی‌پذیرند. بنا براین، اگر دلیل ما برای قابل اعتماد نبودن باور به خدا تنها این باشد که HADD گاه باورهای کاذب تولید می‌کند، این مسئله به همه باورهای خروجی HADD نیز تسری پیدا کرده و آن‌ها قابل اعتماد نخواهند بود. در نتیجه، اگر باور به خدا بر مبنای این استدلال تضعیف شود، باور به همه عوامل قصدمند دیگر نیز تضعیف خواهد شد (نتیجه‌ای که هیچ یک از مدافعان CSR آن را نمی‌پذیرند).

افزون بر این، این استدلال با مشکل خودشکن بودن نیز روبه‌روست. اگر ذهن‌های ما در تولید باورها، مستعد خطاهای اساسی باشند، در این صورت در خصوص این باور که «علوم شناختی می‌توانند یافته‌های قابل قبول و موجهی در خصوص نحوه عملکرد ذهن ارائه دهند» نیز تردید اساسی وجود خواهد داشت!

۲. آن چه در نکته نخست گفتیم به این معنا نیست که ابزار ذهنی HADD به هیچ وجه خطا نمی‌کند، بلکه همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم، این ابزار ذهنی گاه باورهای کاذبی را تولید می‌کنند، اما نکته این‌جاست که مدافعان این استدلال، از نقش دیگر ابزارهای ذهنی در خصوص باورهای ما غفلت کرده‌اند. در فرآیند شکل‌گیری، تقویت و شیوع یک باور، مکانیزم‌ها و ابزارهای شناختی متعددی دخیل هستند. این ابزارها می‌توانند خطاهای HADD را برای ما آشکار سازند. برای مثال، ما انسان‌ها دارای ابزارهای ذهنی‌ای هستیم که ما را قادر می‌سازند به نحو تأملی و منطقی و با کنار هم گذاشتن شواهد، در خصوص منشأ علی یک واقعه داوری کنیم. به عنوان نمونه، شب هنگام وقتی صدای افتادن گلدانی را از حیاط می‌شنویم، ابزار ذهنی HADD، ما را به طور خودکار و غیرتأملی، به جست‌وجوی یک عامل قصدمند (مثل گربه یا دزد) سوق می‌دهد، اما پس از دقایقی جست‌وجو و بررسی همه شواهد موجود، ما به این نتیجه می‌رسیم که دزد یا گربه‌ای در کار نبوده است و صدا ناشی از باد بوده است. در این جا، ابزارهای ذهنی ما برای تحلیل منطقی و تأملی یک واقعه، ما را به تصحیح خروجی کاذب HADD سوق می‌دهند.

بنا براین، از آن جا که HADD مکانیزمی نیست که به تنهایی در تولید باورهای ما دخیل باشد، صحت و درستی آن نیز به تنهایی و صرف نظر از در نظر گرفتن عملکرد دیگر ابزارهای ذهنی نمی‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد.

بنابراین، به نظر می‌رسد تأکید بیش از حد مدافعان CSR بر نقش HADD در خصوص باورهای دینی، سبب شده تا مدافعین استدلال‌های تخریبی و تضعیفی، هم نقش دیگر عوامل تعیین‌کننده در ایجاد و شکل‌گیری باورهای دینی را نادیده بگیرند (به ویژه عوامل فراطبیعی همچون خود خداوند، جریان وحی و نبوت، فرهنگ و...). و هم از نقشی که دیگر ابزارهای ذهنی در تصحیح خروجی‌های HADD دارند، غفلت کنند.

#### ۴. نتیجه‌گیری

محققان CSR به دنبال کشف و بررسی مکانیزم‌های شناختی هستند که باورهای دینی در انسان را تولید یا تقویت می‌کنند. از نگاه آن‌ها، مکانیزم شناختی HADD بیشترین نقش را در شکل‌گیری و تقویت باور به خدا در انسان‌ها دارد. مدافعان استدلال‌های تخریبی و تضعیفی بر این باورند که مکانیزم‌های شناختی مورد مطالعه در این حوزه، تهدیدی علیه خدا‌باوری به حساب می‌آیند. آن‌ها از مستعد خطا و در نتیجه، غیر قابل اعتماد بودن این مکانیزم‌ها، برای توجیه ادعای خود بهره می‌گیرند. در این مقاله نشان دادیم که این دو نوع استدلال، ضعف‌ها و چالش‌های اساسی دارد؛ از جمله، محدودیت‌های تبیینی CSR در خصوص تولید باورهای دینی خاص را نظر نمی‌گیرند؛ به مانعة‌الجمع نبودن تبیین‌های طبیعی و فراطبیعی در این خصوص توجه ندارند؛ نقش دیگر عوامل (همچون وحی و نبوت، فرهنگ و...). را در شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی در نظر نمی‌گیرند و از نقش ابزارها و مکانیزم‌های شناختی دیگر در تصحیح خروجی‌های HADD غفلت کرده‌اند.



## References

- Atran, S. (2002). *In Gods We Trust: The Evolutionary Landscape of Religion*. New York. Oxford University Press.
- Barrett, J. (2000). Exploring the natural foundations of religion. *Trends in Cognitive Sciences*, 4(1), 29-34. [https://doi.org/10.1016/S1364-6613\(99\)01419-9](https://doi.org/10.1016/S1364-6613(99)01419-9)
- Barrett, J. (2004). *Why Would Anyone Believe in God?* Lanham. MD. Altamira Press.
- Barrett, J. (2007a). Cognitive Science of Religion: What Is It and Why Is It? *Religion Compass*, 1(6), 768-786. <https://doi.org/10.1111/j.1749-8171.2007.00042.x>
- Barrett, J. (2007 b). Is the spell really broken? Bio-psychological explanations of religion and theistic belief. *Theology and Science*, 5(1). Retrieved from <https://ora.ox.ac.uk/objects/uuid:7e9f7a9a-4a75-4fcf-999d-7a73e8a1772a>
- Barrett, J. (2009). Cognitive Science. Religion & Theology. In *Believing Primate*. Ed. by J. Schloss & M. Murray. New York. Oxford University Press, 76-99.
- Bloom, P. (2005). Is God an Accident? *Atlantic Monthly*, 296, 105-112.
- Boyer, P. (2001). *Religion Explained: The Evolutionary Origins of Religious Thought*. New York. Basic Books.
- Clark, Kelly & Barrett, J. (2011). Reidian Religious Epistemology and the Cognitive Science of Religion. *Journal of the American Academy of Religion*, 79(3), 639-75. <https://doi.org/10.1093/jaarel/lfr008>
- Goldman, A. (2015). Naturalizing metaphysics with the help of cognitive science. In *Oxford Studies in Metaphysics*, 9, 171-216.
- Guthrie, S. (1993). *Faces in the Clouds: A New Theory of Religion*. New York. Oxford University Press.
- Lim, D. (2016). Cognitive Science of Religion and Folk Theistic Belief. *Zygon*, 51(4), 949-965. <https://doi.org/10.1111/zygo.12304>
- Murray, M. (2008). Four Arguments that the Cognitive Psychology of Religion Undermines the Justification of Religious Belief. In *The Evolution of Religion: Studies. Theories and Critiques*. Ed. By J. Bulbulia et. All. Santa Margarita. CA. Collins Foundation Press, 393-98.
- Murray, M. (2009). Scientific Explanations of Religion and the Justification of Religion Belief. In *The Believing Primate*. Ed. By J. Schloss & M. Murray. New York. Oxford University Press, 168-77.
- Rochat, P., Morgan, R., & Carpenter, M. (1997). Young Infants' Sensitivity to Movement Information Specifying Social Causality. *Cognitive Development*, 12(4), 537-61. [https://doi.org/10.1016/S0885-2014\(97\)90022-8](https://doi.org/10.1016/S0885-2014(97)90022-8)
- Schloss, J. (2009). Introduction: Evolutionary Theories of Religion. In *Believing Primate*. Ed. by J. Schloss & M. Murray. New York. Oxford University Press, 1-25.

*Archive of SID*